ادامه از صفحه اول

وطن‌دوستی ایرانی و ناسیونالیسم غربی

دراین‌میان رهیافت سومی (ازلی‌انگاری) هم هست که ناسیونالیسم را پدیده‌ای طبیعی می‌داند و معتقد است ملت‌ها را باید به عنوان افرادی در بیرون از علقه‌های اجتماعی و در «وضع طبیعی» تصور کرد؛ آنها فقط در نظم طبیعی وجود دارند، درواقع آنها در خصوصیات وجودی با خداوند شریک و سرمنشأ همه‌چیزند؛[4] یعنی در نظر ازلی‌انگارها ملیت در سرشت انسان‌ها نهادینه شده است و از دوران اولیه وجود دارد و چیزی نیست که برساخته انسان باشد.

چنان‌که آوردیم، نظریات مختلفی درباره اسباب و چگونگی پدیدآمدن ناسیونالیسم بیان شده است و از دل این تئوری‌ها به اعتباری می‌توان گفت، دو قسم از ناسیونالیسم سر برآورده است که به تعبیری معرف ناسیونالیسم عقلانی و رمانتیک شده است. نگرش عقلانی ناسیونالیسم ملت را انجمن عقلانی و حقوقی شهروندان می‌داند که با قرارداد اجتماعی و عقد اخوت، در کشور به دنبال حاکمیت مردمی به واسطه قوانین مشترک و سرزمین مشترک هستند؛ ملتی که دو عنصر حیاتی سرافرازی کشور و رفاه همگانی را سرلوحه کار خویش قرار می‌دهد؛ درحالی‌که وجه رمانتیک ناسیونالیسم با حمل ناسیونالیسم بر ریشه‌های نژادی و خون، عامل پیوستگی ملت را نه بُعد حقوقی و عقلانی، بلکه ریشه نژادی و خون می‌داند؛ بدین طریق فردیت انسانی را در جمع استحاله می‌کند، وانگهی خود را در نفی دیگری بازمی‌شناسد و این نفی دیگری، منتج به رخدادهای اسفناکی می‌شود که در تاریخ سراغ داریم. بعد از طرح این سه نظریه، در میان نظریه‌پردازان ناسیونالیسم غربی، برای اولین‌بار آنتونی اسمیت با نقد نظریات قبلی، گفت برخی ملت‌های باستانی را نمی‌توان با نظریات مبتنی بر تاریخ اروپا محک زد و باید چنین ملت‌هایی را در تاریخ خودشان نظاره کرد و یکی از این ملت‌ها ایران بوده است. آنتونی اسمیت به نیکی به اختلاف راهی که ملت‌های اروپایی و ایران طی کرده بودند پی برده بود. روند ملت‌شدن ایران نه در اختلاف که در تفاوتی آشکار با اروپا اتفاق افتاده است؛ ایران بر خلاف اروپا، از گذر امت به ملت نرسیده است؛ چراکه ایران قبل از هزاره میلاد و ورود ایران‌ویچ‌ها به فلات ایران، ابتدا از سوی مادها که خود پادشاهی خود را از قبایل متعددی بر پاکرده بودند و سپس با گردهمایی تمامی اقوام ایرانی، زیر چتر شاهنشاهی هخامنشیان بود که در مسیری خلاف مسیر اروپا ملت خود را شکل داد و این گردهمایی اقوام ایرانی، متأثر از چیزی جز فرهنگ ایرانشهری نبود؛ فرهنگی که اقوام متکثری را به یگانگی، درعین کثرت تبدیل کرد که هگل موضع خود را در قبال ایران این‌چنین بازگو کرد: «این یگانگی تنها از آن‌رو بر افراد فرمان می‌راند که ایشان را برانگیزد تا خود نیرومند شوند و راه تکامل در پیش گیرند و فردیت خویش را استوار کنند، روشنایی هیچ‌گونه فرقی میان (هستی‌ها) نمی‌گذارد... و بر همه، به یک اندازه برکت و بهروزی ارزانی می‌کند».[5] این‌چنین اجزای متکثر به شمایل «روشنایی» درمی‌آید که خود این روشنایی از ارائه‌های نوری متکثر به دست می‌آید و مفهومی به عنوان ملت ایران را شکل می‌دهد که آگاهی از این هویت ملی، در درازنای تاریخ در قامت وطن‌دوستی هماره زنده و پویا بوده و در شعر و نثر زنده نگه‌داشته شده است. شاید در توجه ایرانیان به وطن‌دوستی و هویت ملی خود که مدعایی بر خلاف‌آمد عادت‌بودن وطن‌دوستی ایرانی و تداوم فرهنگی آن است و نوعی ناسیونالیسم و وطن‌دوستی را به صورت مستتر درون خود نهفته دارند، ذکر چند نمونه خالی از لطف نباشد:

ز بهر بر و بوم و پیوند خویش / زن و کودک خرد و فرزند خویش
همه سر به سر تن به کشتن دهیم / از آن به که کشور به دشمن دهیم
فردوسی

یا در جای دیگری نظامی می‌گوید:

همه عالم تن است و ایران دل
نیست گوینده زین قیاس خَجِل
چونکه ایران دِل زمین باشد
دل زتن بِه بود یقین باشد

بااین‌حال، این حس یگانگی و وطن‌دوستی ایرانیان در سرتاسر تصنیفات و منظومه‌های ادبای ایرانی و خاطرات ملی مردم چنان موج می‌زند که از چشم نویسندگان خارجی به دور نمانده؛ تا جایی که ادیب و وزیر مختار فرانسه، کُنت دُ گبینو آورده است که «ایرانیان خود را در کشورشان و کشور را در خودشان دوست می‌دارند». اینکه حالا عده‌ای ناظر بر ایدئولوژی‌های جدید غربی حس وطن‌دوستی ایرانیان را قیاس از ناسیونالیسم غربی می‌گیرند و قائل به وجود هویت ملی قبل از دوره مدرن در ایران نیستند، دال بر نبود چنین واقعیتی نیست، بلکه نشان از «نقص بینایی» است.

پی‌نوشت‌ها:

۱. دانشنامه سیاسی، آشوری، داریوش ، تهران، مروارید، ۱۳۷۳، ص ۳۲۰-۳۱۹.

۲. تاریخ اندیشه سیاسی جدید در اروپا، جلد نخست، دفتر سوم: نظام‌های نوآیین در اندیشه سیاسی، طباطبایی جواد، منیوی خرد۹۳ص۲۲-۲۳

۳. آنتونی دی اسمیت. ناسیونالیسم، مترجم انصاری منصور، مطالعات ملی۸۳ ، ص۷۰

۴. آنتونی دی اسمیت. ناسیونالیسم، مترجم انصاری منصور، مطالعات ملی۸۳ ، ص۷۷

۵. گئورگ ویلهلم هگل، عقل در تاریخ، ترجمه حمید عنایت، شفیعی ۷۹، ص۳۰۲

ضرورت توجه اصلاح‌طلبان به منافع جمعی و نفی خواسته‌های شخصی

اتحاد همچنان رمز پیروزی است

نفیسه زارع‌کهن

نزدیک به یک سال از روزی که انتخابات مجلس دهم برگزار شد، گذشته است و «تأکید»ی که در رأس جریان اصلاحات صورت گرفت، منجر به آن شد که اصلاح‌طلبان پیروزی نسبی را در این انتخابات به دست بیاورند. همه اینها اما ماحصل یک تصمیم مهم و ایجاد یک نهاد متشکل هم بود؛ «شورای‌عالی» کلمه‌ای دوبخشی که بنا نهاده شد تا اصلاح‌طلبان متکثر نشوند و انسجام‌وحدتشان در بزنگاه انتخابات حفظ شود.

تا پیش از شکل‌گیری شورای عالی سیاست‌گذاری اصلاح‌طلبان، شورای هماهنگی جبهه اصلاحات مسئولیت هماهنگی و یکدست‌کردن اصلاح‌طلبان را برعهده داشت، هرچند که در بسیاری از مواقع نتوانسته بود این وحدت و انسجام را به‌ویژه در بزنگاه‌های انتخاباتی حفظ کند.

اما قبل از انتخابات مجلس دهم بود که اصلاح‌طلبان به‌منظور اتحاد جریان اصلاحات و استفاده از ظرفیت اشخاص و احزاب اصلاح‌طلب با ترکیب شورای مشورتی اصلاح‌طلبان و شورای هماهنگی احزاب اصلاح‌طلب ساختاری فراگیر تحت عنوان شورای‌عالی سیاست‌گذاری اصلاح‌طلبان را ایجاد کردند؛ شورایی که درواقع با حضور گسترده‌تر اعضای شناخته‌شده این جریان و احزاب عضو شورای هماهنگی طراحی و ترسیم شد. به‌این‌ترتیب بود که در مهرماه ۹۴ خبر موافقت رئیس دولت اصلاحات با تشکیل شورای‌عالی سیاست‌گذاری اصلاح‌طلبان از طرف علی‌محمد غریبانی، رئیس دوره‌ای شورای هماهنگی جبهه اصلاحات، اعلام شد و رئیس دولت اصلاحات نوشت که «با تشکیل این شورای‌عالی موافقم و مبارک است و بسیار مفید و سازگار خواهد بود. اجرای آن، هماهنگی و انسجام بیشتری بین اصلاح‌طلبان به وجود خواهد آورد و تدبیر بهتری را در امور خواهد داشت».

ساختاری برای همه

بر مبنای این تصمیم، قرار بر این شد که شورای‌عالی سیاست‌گذاری انتخاباتی اصلاح‌طلبان که متشکل از چهره‌های ارشد جریان اصلاحات و برخی احزاب عضو شورای هماهنگی جبهه اصلاحات بود، به ریاست محمدرضا عارف و تحت‌نظر رئیس‌جمهور دوران اصلاحات کارهای انتخاباتی این جریان برای مجلس دهم را انجام دهد و به‌جای شورای هماهنگی جبهه اصلاحات بنشیند. در سطح شهرهای دیگر هم شورای راهبردی اصلاح‌طلبان (و حامیان دولت) با برگزاری انتخابات بین فعالان اصلاح‌طلب تشکیل شد، شورای شهرهای هر استان هم با برگزاری انتخابات، شورای اصلاح‌طلبان استان را تشکیل دادند تا جریان اصلاحات با ساختاری یکپارچه و متحد به استقبال انتخابات مجلس دهم برود و به‌این‌ترتیب بود که ساختاری یکپارچه و از بالا به پایین منجر به کسب نتیجه نسبتا مناسبی در انتخابات مجلس شد و اصلاح‌طلبان در برخی شهرها مانند تهران اکثر قریب‌به‌اتفاق کرسی‌های مجلس را از آن خود کردند.

تدبیر برای سال ۹۶ و زمزمه مخالفت‌ها

آنچه مشخص بود این بود که شورای‌عالی سیاست‌گذاری با کار ویژه و برنامه خاصی ایجاد شد بنابراین پس از انتخابات دستور کار دیگری نداشت. پس همین هم بود که سه نفر از روحانیون این جریان به ادامه جلساتی که برگزار می‌شد اعتراض کردند و ادامه فعالیت شورای‌عالی سیاست‌گذاری اصلاح‌طلبان را نادرست خواندند.

سیدهادی خامنه‌ای، دبیرکل مجمع نیروهای خط امام، رسول منتجب‌نیا، قائم‌مقام حزب اعتماد ملی و محسن رهامی، دبیرکل انجمن اسلامی مدرسین دانشگاه‌ها در اولین جلسه شورای‌عالی سیاست‌گذاری که بعد از انتخابات مجلس دهم برگزار شد حاضر نبودند. آنان ضمن بیان اینکه این روند با دموکراسی منافات دارد، معتقد بودند سازوکار انتخاباتی اصلاح‌طلبان باید در مجموعه شورای هماهنگی جبهه اصلاحات انجام شود. به باور آنها مأموریت شورای سیاست‌گذاری تمام شده و افراد نباید به‌جای احزاب فعال می‌شدند، باوجوداین اما این اختلافات با توجه به ضعف عملکرد شورای هماهنگی جبهه اصلاحات چندان جدی گرفته نشد و در اواخر مردادماه، اصلاح‌طلبان پیشنهاد تازه‌ای را برای ادامه کار شورای‌عالی اصلاح‌طلبان مطرح کردند. به‌این‌ترتیب بود که رئیس دولت اصلاحات با مثبت ارزیابی‌کردن عملکرد شورای‌عالی سیاست‌گذاری اصلاح‌طلبان بر لزوم تداوم فعالیت این شورا تأکید و خاطرنشان کرد که برای انتخابات ریاست‌جمهوری که پیش‌روست هم این شورا مسئولیت کار و هماهنگی اصلاح‌طلبان را برعهده بگیرد و به کار خود ادامه دهد. با وجود تأکید ایشان بر همکاری با شورای عالی سیاست‌گذاری اصلاح‌طلبان، در سومین روز مهرماه هفت حزب اصلاح‌طلب در بیانیه‌ای خروج این احزاب را از شورای‌عالی سیاست‌گذاری اصلاح‌طلبان اعلام کرده و نوشتند: احزاب شورای‌عالی سیاست‌گذاری بایستی منحل شوند و شورای هماهنگی جبهه اصلاحات امور انتخابات پیش‌روی اصلاح‌طلبان را برعهده گیرد. آنها در بیانیه‌ای که منتشر کردند نوشتند: «شورای سیاست‌گذاری، مأموریت انتخاباتی اسفند ۹۴ را داشته و با پایان همان انتخابات، مأموریت‌اش پایان‌یافته تلقی می‌شود و ادامه فعالیتش بلاموضوع است. ضمن آنکه هرگونه تصمیم‌گیری فردی و محفلی در انتخاب ترکیب این شورا، اصالت، کارکرد و چه‌بسا مشروعیت آنها را زائل می‌سازد. ایران با ده‌ها سال پیشینه فعالیت حزبی در عرصه سیاسی، افغانستان نیست که نیاز به لویی‌جرگه داشته باشد. احزاب را باور کنیم و راه را برای توسعه نقش احزاب و فعالیت‌های رسمی بیش از پیش هموار سازیم». داستان اختلافات اما از همین‌جا پررنگ شد و این‌گونه بود که عبدالله ناصری، عضو شورای‌عالی، اظهار کرد که خروج برخی احزاب از شورای‌عالی سیاست‌گذاری اصلاح‌طلبان، نه تصمیم جمعی احزاب، بلکه نظر شخصی دبیرکل یا قائم‌مقام آن احزاب بوده است. میرلوحی، دیگر عضو این شورا، نیز گفت: خودم در مجمع دانش‌آموختگان عضویت دارم می‌دانم که بسیاری از بدنه این تشکل مخالف جدایی و چندصدایی‌شدن هستند. سخنگوی حزب اعتماد ملی هم در مصاحبه‌ای مخالفت خود را اعلام کرده‌اند، من فکر می‌کنم به‌زودی این مشکل برطرف خواهد شد. به دنبال این واکنش‌ها بود که براساس آمار و اخباری که منتشر شد، مشخص شد از میان آن هفت حزب تنها دو یا سه حزب هستند که به‌طور واقعی شورای عالی سیاست‌گذاری را مورد نقد قرار داده‌اند وگرنه حتی اسماعیل گرامی‌مقدم، سخنگوی حزب اعتماد ملی هم امضای بیانیه را تکذیب کرد و دفتر سیاسی این حزب نیز با انتشار بیانیه‌ای هرگونه تصمیمی را درباره فعالیت این حزب در انتخابات به جلسه شورای مرکزی حزب ارجاع داد.

یکی، دو حزب مانند مجمع دانش‌آموختگان ایران اسلامی هم از تصمیمات بزرگان اعلام تبعیت کردند و انجمن مدرسین دانشگاه هم به رایزنی و مذاکره برای رفع سوءتفاهم‌های موجود پرداخت. ضمن اینکه از طرف دیگر براساس اعلام میرلوحی احزاب منتقد در شورای عالی سهم دارند و در ترکیب جدید این شورا نماینده‌های کل احزاب عضو شورای هماهنگی جبهه اصلاحات و افراد حقیقی حضور داشته و از سوی مجمع مدرسین و محققان حوزه علمیه قم نیز نماینده شرکت می‌کند.

مسئله فردی یا حزبی؛ بررسی تاریخی

برخی معتقدند ریشه این اختلافات بیشتر جنبه فردی داشت تا جنبه حزبی و گروهی؛ چه رسول منتجب‌نیا، قائم‌مقام دبیرکل حزب اعتماد ملی هم که از منتقدان جدی شورای سیاست‌گذاری است و همین چندی‌قبل اعلام می‌کرد که احساس نگرانی نمی‌کند اما این بار استعفا داده است، چون نگاهش با نگاه حزب اعتماد ملی درخصوص شورای عالی سیاست‌گذاری اصلاح‌طلبان متفاوت است. به این ترتیب حزبی که شرایطی متفاوت را با دبیرکلی که در حصر است و او هم به نظر استعفا داده و هنوز نتیجه آن را شورای مرکزی حزب اعلام نکرده، در شرایطی که باید با سازی هماهنگ در جبهه اصلاح‌طلبان بنوازد، کمی آواز جداسری سر داد. مسئله تأمل‌برانگیز این است که این داستان بارها در خانواده اصلاحات رخ داده است. اول بار آن هم در سال ۸۴ بود؛ همان زمان که اصولگرایان ائتلاف‌های چندگانه‌ای داشتند و اصلاح‌طلبان نیز با چند کاندیدا وارد میدان رقابت‌ها شدند، غافل از اینکه همین پاشنه آشیلشان می‌شود و هشت سال زمین‌گیرشان می‌کند. در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۸۴ هم بخش غالب بدنه اجتماعی را از آن خود می‌دانست و در همان روزها بود که مصطفی معین شد کاندیدای طیف موسوم به اصلاح‌طلبان پیشرو و نخبگان جامعه و مهدی کروبی رأی توده‌ها را هدف گرفت. محسن مهرعلیزاده شد کاندیدای قومیت‌های ملی و در نهایت اکبر هاشمی‌رفسنجانی هم نامزدی دسته‌ای از اصلاح‌طلبان و دسته‌ای از اصولگرایان را نمایندگی می‌کرد. این‌گونه بود که به‌راحتی بازی به حریفی که پوپولیسم محور شعارهایش بود، واگذار شد و حتی حمایت از هاشمی‌رفسنجانی و ائتلاف مقابل محمود احمدی‌نژاد نتوانست نتیجه‌بخش باشد و قدرت اجرائی از اصلاح‌طلبان گرفته شد. بعد از آن بود که اصلاح‌طلبان در انتخابات شوراهای سوم و مجلس هشتم هم اگرچه سعی کردند با تشکیل یک ائتلاف گسترده زمینه بازگشت به قدرت را فراهم کنند اما فضا برای این اتفاق مساعد نبود. در همان سال‌ها حزب اعتماد ملی اعلام موجودیت کرد و در شرایطی که انتخابات شوراهای سوم شهر در سال ۸۵ اولین آزمون اصلاح‌طلبان پس از شکست ۸۴ بود و به جای اینکه اصلاح‌طلبان فهرستی یکدست بدهند، اعتماد ملی فهرست جداگانه‌ای منتشر کرد و برهمین‌اساس در نهایت فهرست ائتلاف بزرگ اصلاح‌طلبان که متشکل بود از حزب اعتماد ملی و دیگر جریان‌های اصلاح‌طلب در قالب نام «یاران خاتمی» روانه کارزار انتخابات شد که در نتیجه آن چهار نفر بعد از مدت‌ها شکست توانستند وارد شورای شهر اصولگرایانه شوند. در انتخابات مجلس هشتم هم شورای هماهنگی جبهه اصلاحات هرچه در چنته داشت رو کرد تا مانع چنددستگی اصلاح‌طلبان شود اما در نهایت دو فهرست از سوی اصلاح‌طلبان ارائه شد که یکی از آنها فهرست اعتماد ملی بود. حزب برای اینکه حسن نیت خود را نشان دهد، تمامی اعضای خود را بر همان اساس فهرست جریان‌های ۱۸گانه اصلاح‌طلب قرار داد و تنها نام حزب خود را بر سر فهرست درج کرد. بااین‌حال، فهرست جبهه متحد اصولگرایان در تهران به‌همان‌ترتیبی که ارائه شده بود، رأی آورد و توانست اکثریت را در مجلس هشتم بگیرد. این در حالی بود که اصلاح‌طلبان تعداد اندکی از اعضای خود را از دیگر حوزه‌های انتخابیه به غیر از تهران روانه مجلس کردند و فراکسیون اقلیت مجلس را تشکیل دادند.

در انتخابات ۹۲ محمدرضا عارف این بار کنار کشید تا حسن روحانی گازانبری رقبا را دوره کند و بر سکوی پیروز انتخابات ریاست‌جمهوری بایستد. هرچند در همان سال شورای هماهنگی جبهه اصلاحات در تدوین فهرست انتخاباتی اصلاح‌طلبان برای انتخابات شوراها چندان موفق نبود و نتوانست دستاورد چشمگیری برای اصلاح‌طلبان به ارمغان بیاورد

اما دومینوی عدم وحدت اصلاح‌طلبان را سر باز ایستادن نبود که انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۱۳۸۸ هم مزید بر علت شد و باز هم اصلاح‌طلبان چند دسته شدند. داستان انتخابات ریاست‌جمهوری دهم هرچند داستانی متفاوت است و روایتی دیگرگونه را می‌طلبد اما چنین می‌توان گفت که انتخابات ریاست‌جمهوری دهم در سال ۸۸ و انتخابات مجلس نهم در سال ۹۰ هر دو انتخاباتی بودند که برای اصلاح‌طلبان بازگشت به گذشته را رقم زدند و در نهایت این جریان اصلاحات بود که به حاشیه رانده شد.

انسجام؛ رمز موفقیت

هشت‌سالی گذشت تا اصلاح‌طلبان ضرورت اتحاد را با پوست و گوشت خود لمس کردند و چنین بود که در انتخابات ۹۲ کاری کردند کارستان. ائتلاف آنها با جریان اعتدال درست در لحظات ناامیدی و ایامی که کسی را گمان آن نمی‌رفت تا جامعه دیگربار امید ببندد و اعتماد کند، آنها را به پیروزی رساند. محمدرضا عارف این بار کنار کشید تا حسن روحانی بر سکوی پیروز انتخابات ریاست‌جمهوری بایستد. هرچند در همان سال شورای هماهنگی جبهه اصلاحات در تدوین فهرست انتخاباتی اصلاح‌طلبان برای انتخابات شوراها چندان موفق نبود و نتوانست دستاورد چشمگیری برای اصلاح‌طلبان به ارمغان بیاورد. اما گام دوم موفقیت اصلاح‌طلبان که منجر به پیروزی هم شد، انتخابات مجلس دهم بود که با تکیه بر همان عهد پیشین و اتحاد و همدلی و البته با تکیه بر شورای عالی سیاست‌گذاری، توانستند ضمن همراهی با اعتدالیون اصولگرا برای جلوگیری از راهیابی تندروها به مجلس دهم، در پایتخت و برخی از شهرهای بزرگ به موفقیت نسبی دست پیدا کنند.

ادامه در صفحه ۱۵

ادامه از صفحه اول

گاز، تمام خواهد شد

در پنج تا هفت سال آینده تولید گاز میدان پارس جنوبی روند نزولی را آغاز خواهد کرد و در ۱۲ تا ۱۵ سال آینده میزان تولید میدان گازی پارس جنوبی ۴۰ تا ۵۰ درصد کاهش خواهد یافت و در ۲۰ سال آینده تولید این میدان به حدود ۳۰۰ میلیون مترمکعب در سال خواهد رسید. دولت و ملت در ۱۰ تا ۲۰ سال آینده با این واقعیت چگونه مواجه خواهند شد؟ چگونه می‌توان فرهنگ اسراف و وابستگی به مصرف گاز را که در سال‌های گذشته نشر داده‌ایم، به‌یکباره اصلاح کرد؟ آیا در آن زمان با بحران مواجه نخواهیم شد؟ وزارت نفت برای ایجاد تأخیر در افت تولید میدان گازی پارس جنوبی باید بین ۳۰ تا ۵۰ میلیارد دلار هزینه کند، اما وزارت نفت چنین درآمدی ندارد. درواقع با سپردن بار سنگین تأمین یارانه‌ها به وزارت نفت و پرداخت نشدن مطالبات وزارت نفت از سوی وزارت نیرو و قیمت یارانه‌ای گاز تحویلی به مصارف خانگی و نیروگاه‌ها، توانی برای وزارت نفت برای سرمایه‌گذاری‌های ضروری و اساسی که لازمه استمرار بیشتر تولید و کاهش سرعت افت مخزن است، باقی نمانده است. چنانچه به جای پرداخت ماهانه حداقل سه‌هزار میلیارد تومان یارانه انرژی، سالانه چند صد میلیارد تومان صرف فرهنگ‌سازی مصرف عاقلانه و منطقی یارانه در مصارف خانگی می‌شد، اکنون شاهد این شرایط نیستیم. مسابقه ویرانگر ایران و قطر در برداشت سریع از ذخایر ارزشمند میدان گازی پارس جنوبی درواقع تاراج سرمایه نسل‌های آینده است و در تضاد با منافع بلندمدت دو کشور و در راستای تهیدست‌کردن کشورهای منطقه و منافع بلندمدت قدرت‌های برنامه‌ریز و زیاده‌خواه جهانی است. انعقاد تفاهم‌نامه مدیریت و برنامه‌ریزی تولید میدان بزرگ پارس جنوبی ضرورتی فوری و اجتناب‌ناپذیر است. چنانچه به چند توصیه علمی و فنی گفته شده کم‌توجهی شود، مصرف لجام‌گسیخته و خسارت‌بار گاز در مصارف خانگی و نیروگاه‌ها کنترل نشود و برای کاهش مصرف گاز در کشور برنامه‌ریزی، فرهنگ‌سازی و اصلاحات ساختاری و تغییر الگوهای مصرف انجام نشود و همچنین تفاهم‌نامه برنامه‌ریزی و مدیریت تولید گاز پارس جنوبی بین ایران و قطر منعقد و اجرائی نشود، خوانندگان این یادداشت در ۱۰ سال آینده خسارت‌های جبران‌ناپذیر و سهمگین این کم‌توجهی را به‌عینه و با حسرت و اندوه شدید ناظر خواهند بود.